



روشن‌شناسی مناظرات هشام بن حکم در موضوع امامت

محمد رنجبر حسینی (استادیار گروه کلام دانشگاه قرآن و حدیث)

ranjbar.m@qhu.ac.ir

راضیه نیازی‌پور (کارشناسی ارشد علوم حدیث گرایش کلام و عقائد، دانشگاه قرآن و حدیث قم)

mp50@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۲۴)

چکیده

مناظره یکی از راه‌های کشف حقیقت بر طالبان آن می‌باشد. در طول تاریخ، خصوصاً در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام خود ائمه علیهم‌السلام یا اصحابشان برای دفاع از حقانیت تشیع و منصب امامت، مناظراتی با مخالفان داشته‌اند. هشام بن حکم یکی از این افراد بوده که شناسایی منطق حاکم بر مناظرات وی، می‌تواند الگوی مناسبی برای مدافعین از حقانیت شیعه باشد.

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به تحقیق و بررسی در مناظرات هشام بن حکم، پیرامون مسئله امامت که در منابع حدیثی آمده، به کشف و استخراج منطق حاکم بر مناظرات ایشان از حیث ساختار و محتوا و اصول اخلاقی پرداخته که حاصل این جستجو اینگونه شد که هشام بن حکم در مناظرات خود پیرامون مسئله امامت با بکارگیری اصول فنی مناظرات، براهین عقلی، بهره‌گیری از منابع وحیانی و با رعایت اصول اخلاقی مناظره، همیشه پیروز میدان مناظره با مخالفان بوده است. جزئیات منطق حاکم بر مناظرات ایشان در ساختار و محتوا به تفصیل در مقاله خواهد آمد.

کلیدواژه‌ها: روشن‌شناسی مناظرات، هشام بن حکم، امامت.

۱- مقدمه

فراخواندن و دعوت نمودن به مبانی دینی و دفاع از باورهای اعتقادی یک وظیفه دینی است که هر کس باید به میزان توان علمی، ذوق و استعداد فطری آن را انجام دهد. تأکید قرآن، بر دعوت به سوی خدا با روش استدلال، موعظه و مجادله نیکو بیانگر همین اهمیت است.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (نحل: ۱۲۵).

مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده‌اند و نیز به راه یافتگان، داناتر است.

امامان شیعه، با ترتیب دادن مجالس بحث و درس در پرورش شاگردان زبردست، آنان را برای دفاع از حقانیت اسلام و تشیع، در میدان محاوره و گفتگو با بکارگیری عقل و برهان به روش صحیح مجهز نموده‌اند.

هشام بن حکم با دانش آموختگی در مکتب معصومین علیهم‌السلام به افتخاراتی خاص نائل گشت. عطش یادگیری او آن‌چنان بود که برای رسیدن به پاسخ سؤالاتش گاه، فرسنگ‌ها راه را از کوفه تا مدینه طی می‌کرد تا از آبشخور زلال معرفت جعفری سیراب شود؛ گاه، بسته سؤالات خود را برای ایام حج آماده می‌کرد تا به هنگام ملاقات امام از محضر امام بپرسد؛ زیرا خود اظهار می‌دارد در منا پانصد مسئله از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم و امام پاسخ تمام آن‌ها را دادند (مجلسی، ۱۳۹۸: ۲۷)، یا در جلسات آموزشی امام صادق علیه‌السلام شرکت می‌جست و پس از تمرین عملی مناظره با مخالفان، رهنمودهای لازم را از امام می‌گرفت (طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۵/۲ - ۳۶۷؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۰/۱ - ۲۴۴).

سر انجام او نامدار در علم کلام و مناظره، متخصص در گرایش امامت می‌شود. مناظرات این دست پرورده مکتب جعفری آن‌چنان جذاب و شیرین و زیبا بیان شده که توجه و اعجاب بسیاری از دانشمندان طول تاریخ را به خود معطوف کرده است و در تجلیل و گزارش آن کتب زیادی نگاشته شده است (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۸). در اهمیت و تأثیر مناظرات او در تقویت جبهه حق و تضعیف باطل همین کافی است که هارون الرشید، خلیفه عباسی، پس از شنیدن مناظره هشام بن حکم با یکی از مخالفان امامت اقرار کرد:



به خدا سوگند زبان این شخص کاری‌تر از صد هزار شمشیر در قلب‌های مردم است»
(ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۳۶۷).

بنا به اهمیت مناظره در تبیین اندیشه‌ها و باورها و در دفاع از مبانی دینی و اعتقادی، این مقاله درصدد است تا با استخراج مناظرات از کتب معتبر کلامی چون *فصول المختاره* مرحوم شیخ مفید و *احتجاج* مرحوم طبرسی و *بحار الانوار* علامه مجلسی که از سوی هشام بن حکم در موضوع امامت با مخالفین مطرح شده، نگاهی روش‌شناسانه به این مناظرات داشته و به اندازه‌توان و فهم خود، روش‌ها و اصول مناظراتی را که هشام در مناظرات خود بکار می‌برده و سبب پیروزی او در مناظرات می‌شده کشف و در اختیار خوانندگان قرار دهد.

۲- معرفی هشام بن حکم

«هشام بن حکم» مکتبی به ابو محمد و ابا الحکم، متکلم برجسته شیعه در قرن دوم هجری، از بهترین شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام و از خواص اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده است (بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵: ۸/۱۶؛ محدث زاده، ۱۳۷۳: ۳۹۱). حقیقت خواهی و حق‌پذیری او سبب گشته که در مصاحبت با امام صادق علیه السلام از مذهب جهمی به تشیع رو آورد (نک: محمدبن عمر، ۱۴۰۹: ۲۲۰). پیروزی او در عرصه مناظرات به دلیل درس‌آموزی او از مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام است.
امام صادق علیه السلام درباره او فرموده‌اند:

هشام بن حکم، مراقب و نگهبان حق ما و مؤید صدق ما و نابود کننده باطل و دشمن ماست. کسی که او را پیروی کند، ما را پیروی کرده و کسی که با او مخالفت و دشمنی کند، با ما مخالفت و دشمنی کرده است (خوئی، ۱۴۱۹: ۲۹۵/۱۹).

نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ؛

(این جوان) یاری کننده ما با دل و زبان و دستش است. (همان: ۲۷۴؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۱/۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ۵۳).

يَا هِشَامُ لَا تَرَأَلْ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ؛

تا زمانی که ما را با زبانت یاری کنی، مؤید به روح القدس خواهی بود (مفید، ۱۴۱۳: ۴۹).

مِثْلَكَ فَلَئِكَ لَمَّ النَّاسُ؛



مانند تو باید با مردم سخن گفت. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۴/۱؛ طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۷/۲).

۳- اوضاع فرهنگی و اجتماعی عصر هشام

قرن دوم هجری، مصادف با حیات هشام، به دلیل انتقال خلافت از امویان به عباسیان برای مدتی کوتاه گروه‌ها و فرقه‌های متعدد با گرایش‌های عقیدتی و فکری متفاوت، فرصت یافتند تا به تحکیم مبانی خویش بپردازند.

امام صادق علیه السلام از این گشایش سیاسی به بهترین نحو استفاده کردند. ایشان علاوه بر تربیت شاگردان، باب بحث و مناظره را با اصحاب فکر و ارباب علوم و عقاید گشودند و به شاگردان برجسته و خاص خود به‌طور ویژه، فن مناظره آموختند.

در این میان، در پرتو تعالیم بلند مکتب جعفری، هشام آن‌چنان اوج می‌گیرد و به شخصیت عظیم علمی تبدیل می‌شود که سرآمد دانشمندان و متکلمان عصر خویش و حتی پس از آن می‌گردد؛ از سوی امام صادق علیه السلام به مناظره با مرد شامی در موضوع امامت، منتخب، سپس مأمور تعلیم او می‌شود (نک: طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۵/۲)؛ ریاست انجمن‌ها و نشست‌های علمی یحیی بن خالد برمکی به او واگذار می‌گردد (بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵: ۹/۱۶)؛ کتاب‌ها و رساله‌های مختلفی در موضوعات کلامی، فلسفی و... تألیف می‌کند (شبللی نعمانی، ۱۳۸۶: ۳۱/۱). با برجسته‌ترین متکلمان فرقه‌های اسلامی و غیراسلامی مناظره می‌کند و همواره پیروز مناظره هاست (محمدبن عمر، ۱۴۰۹: ۲۷۴، ۲۷۵)، آوازه همین پیروزی‌ها سبب می‌شود تا از سوی رقیبان عصر خود مورد حسادت قرار گیرد (نک: خوئی، ۱۴۱۹: ۲۹۵/۱۹؛ صفایی، ۱۳۵۹: ۶۸-۷۸).

نکته‌ای که این جا می‌توان از کتاب مرحوم صفایی استفاده کرد این است که پس از نهضت ترجمه و ایجاد تحول در علم کلام، متکلمان برای میدان نبرد با افکار و عقاید و مناظرات از استناد صرف به ادله سمعیه؛ یعنی آیات و روایات به سلاح تازه اصول فلسفه و ادله عقلیه مجهز می‌شوند. هشام بن حکم از شخصیت‌های مهم و بارز این تحول، فلسفه یونان را کاملاً مورد مطالعه، بحث و انتقاد قرار داده در عین حال شخصیت دینی خود را از دست نداده است (صفایی، ۱۳۵۹: ۵۵).

۴- تعریف لغوی و اصطلاحی مناظره

«مناظره» از باب مفاعله و از مادهٔ نظر به معنی دیدن با چشم است. «در لغت به معنای مباحثه و مجادله و ستیهیدن است» (معین، ۱۳۸۲: مناظره). در «لسان العرب» به معنی گفتگو با طرف مقابل در موضوع مشخص برای رسیدن به نتیجه آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: مادهٔ «نظر»). مرحوم مظفر (۱۳۷۲) در کتاب «منطق مظفر»، مناظره را هم معنی با مجادله گرفته است (۱۹۹/۲). «مناظره در اصطلاح با یکدیگر بحث کردن معمولاً همراه با دلیل و برهان برای اثبات درستی نظر یا عقیدهٔ خود» (انوری، ۱۳۸۱: مناظره).

۵- منطق حاکم بر ساختار مناظرات هشام بن حکم

۱- ۵ استفاده از مقدمات ساده

پیش بردن بحث به صورت منظم با کمک مقدمات ساده: هشام در تمامی مناظرات خود از این اصل پیروی می کرده است. سعهٔ فکری او چنان است که گویا او تمام مراحل مناظره را به چشم دیده و یا آن‌ها را باری تکرار کرده است. او مناظره را از مقدمات ساده شروع و آن را به طور منظم و مرحله به مرحله پیش می برد تا به نتیجهٔ مطلوب دست یابد.

مثلاً، هشام در مناظره با مرد شامی در اثبات ضرورت امامت ابتدا این پرسش را طرح می کند که: «آیا پروردگارت به منافع مردم خیراندیش تر است یا مردم به منافع خودشان؟» و پس از گرفتن جواب مدنظر، مناظره را با سؤالات دیگر ادامه می دهد که: «خداوند در مقام خیراندیشی چه کرده است؟» و وقتی مرد شامی پس از پیامبر ﷺ، کتاب و سنت را برای رفع اختلاف امت معرفی می کند هشام به او گوشزد می کند که پس دلیل اختلاف من و تو و آمدن تو به این جا با وجود کتاب و سنت چیست؟» (طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۶/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۰/۱- ۲۴۴).

او آن چنان به طور منظم از مقدمات ساده و مشترک کمک می جوید و گام به گام همراه با مرد شامی پیش می رود که نتیجهٔ مطلوب حاصل و شامی ملزم به سکوت و اعتراف می شود. مناظرهٔ او با عمرو بن عبید معتزلی در مسجد بصره نیز، گویای همین حقیقت هست که در ادامه خواهد آمد.

۲- ۵ برهان خلف

«برهان خلف، استدلالی را گویند که در آن از کذب نقیض مطلوب، به صدق مطلوب پی می بریم.» (مظفر، ۱۳۷۲: ۳۵۲/۲).



در مناظره هشام با مرد شامی در حضور امام جعفر صادق علیه السلام، وقتی مرد شامی، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن و سنت را راهنمای الهی و حجت کافی بر مردم معرفی می کند، هشام با طرح پرسش هایی بر او یادآور می شود که لازمه این اعتقاد رفع اختلاف میان مردم است. در حالی که من و تو با هم اختلاف کرده ایم و آمدن تو از شام به این جا به همین دلیل بوده است. پس کتاب و سنت به دلیل وجوه مختلف و تفاسیر متعدد نمی تواند رفع اختلاف از امت کند (طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۶/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۴۰-۲۴۴).

هشام، با نادرست خواندن لوازم عقیده مرد شامی و ابطال نقیض عقیده او، پایه اشتباه اعتقاداتش را مشخص و صدق و صحت خلاف آن را اثبات می کند.

۳- ۵ اقرار گرفتن از خصم با سوالات حساب شده

گاهی می توان از مخاطب اقرار گرفت و با استدلالی مناسب او را در مقابل اقرار خویش قرار داد؛ یعنی با استناد به اقرار مخاطب، عقاید خویش را اثبات و یا عقاید مخاطب را رد نمود. حال اگر مخاطب در جمعی سخن بگوید و از کسانی باشد که ممکن است ماهرانه عقاید خود را توجیه کرده، آن را حق جلوه دهد، بهتر است این اقرار در جمع از او گرفته شود (عباسی ولدی، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

در مناظره هشام با عمرو بن عبید معتزلی در مسجد بصره که جمعیت فراوانی گرداگرد او را فرا گرفته بودند؛ عمرو بن عبید زمانی مقصود سوالات هشام را متوجه می شود که پاسخ ها را خود اعتراف کرده است. هشام در مناظره با عمرو بن عبید، با طرح پرسش هایی که به ظاهر چندان هم مهم به نظر نمی رسند؛ همانند پرسش درباره هدف از خلقت حواس و کارکردها و خطاپذیری آن ها، عمرو را وا می دارد تا به حکمت الهی اذعان کند و بپذیرد که اگر خداوند برای شناخت حقایق، ابزارهای معرفت چون: چشم، گوش، بینی، دست و پا را در اختیار انسان قرار داده است، قلب و دل را نیز به مثابه امام و داور عادل خلق کرده که انسان را قادر می سازد صحیح را از خطا بازشناسد و از شک و حیرت رهایی یابد و به یقین برسد (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۳۷).^۱

مناظره او با مرد شامی در حضور امام صادق علیه السلام که شرح آن گذشت (ذیل مطلب «استفاده از مقدمات ساده»)، نیز نمونه ای بر رعایت این اصل مهم است.

۴ - ۵ - تسجیل

وقتی که در حین گفتگو از الفاظی استفاده شود که وقوع مطلب بر مخاطب حتمی و مسجل شود، روش تسجیل به کار رفته است. در مناظره با ضرار، وقتی که ضرار به سوال هشام، این پاسخ را می‌دهد که ملاک ولایت و یا برائت از فرد، ظاهر فرد است نه باطن او؛ زیرا علم به باطن اشخاص، فقط از راه وحی ممکن است. هشام با این بیان پاسخ می‌دهد: «صَدَقْتَ»؛ یعنی راست گفתי! تا به لحن ضرار قطعیت و حتمیت ببخشد و بتواند با تمسک بر برخی وقایع تاریخی و احادیث پیامبر ﷺ، افضلیت و برتری حضرت علی علیه السلام را از حیث ظاهر و باطن اثبات کند و بر امامت ایشان استدلال نماید (مفید، ۱۴۱۳: ۲۸).

۵ - ۵ - نقد دقیق سخن

هشام در مناظرات خود، نقاد توانمندی است که با مشاهده خطا در سخنان و ادعاهای مخالفان و یقین از مغالطی بودن آن، از سر خیرخواهی و با رعایت ادب، موضع خطا را مشخص می‌سازد و حقیقت را برای آن‌ها آشکار می‌کند.

در مناظره هشام با مخالفان، اهل تسنن به حدیثی استناد می‌کنند که پس از وفات خلیفه دوم و پوشانیدن او، حضرت علی علیه السلام وارد شده و فرموده است: من دوست دارم خدای تعالی را به صحیفه این مرد پوشیده شده ملاقات کنم. از نظر آن‌ها این روایت، شهادی بر مدح و ستایش و فضیلت خلیفه دوم است؛ اما هشام، با نقد دقیق این سخن، در پاسخ آن‌ها می‌گوید که این حدیث، سند معروفی ندارد و انتساب آن به حضرت علی علیه السلام صحیح نیست؛ بلکه محصولی از جانب قصه‌پردازان است. آن‌گاه به روشنی توضیح می‌دهد که به فرض اثبات این حدیث، مراد از صحیفه، توطئه نامه‌ای بوده که بین این شخص و هم‌پیمانانش بسته شده که در آن توافق کرده‌اند پس از وفات پیامبر ﷺ به کسی از اهل بیت علیهم السلام نه میراث دهند و نه آن‌ها را ولی کنند. حضرت علی علیه السلام هم دوست داشته‌اند به این صحیفه دست یابند تا به مضمون آن بر علیه او احتجاج کنند و برای شاهد آن روایتی از اهل تسنن را نقل می‌کنند که در آن، ابی بن کعب از توافق نامه میان اهل عقده و مفاد آن و گمراهی آنان و پیروانشان پرده برمی‌دارد.^۲

لذا هشام با نقد دقیق سخن، نه تنها آن را دلیلی بر مدح و ستایش عمر نمی‌داند بل برعکس،

نشانه تبانی عمر و عده‌ای دیگر برای غصب خلافت تلقی می‌کند.

۶ - ۵ برهان سبر و تقسیم

با بررسی تمام ابعاد یک مسئله، راه گریز برای طرف مقابل باقی نمانده و ادعای طرف مقابل ابطال می‌گردد. اگر تمامی علت‌های یک قضیه و تمام فروض و شقوق مختلف آن را بررسی و در صورت لزوم یکایک آن‌ها را ابطال کنیم در صورتی که در آخر تنها یک شق باقی بماند، فرض صحیح همان خواهد بود؛ این شیوه استدلال به «سبر و تقسیم» یاد می‌شود.

هنگامی که ضرار بن عمرو از هشام در باب امامت سوال می‌کند: بر این گفتار خود، که امامت به وسیله تنصیب و تعیین پیامبر صلی الله علیه و آله و به اذن خدا استوار می‌شود، چه دلیلی داری؟ هشام از طریق برهان سبر و تقسیم پاسخ می‌دهد.

هشام، بر اساس این برهان که یک برهان عقلی است به بیان وضعیت‌های مختلف امت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پردازد. او صورت‌های مختلف مطلب را بیان می‌کند و ضرار آن را تأیید می‌کند. او تصریح می‌کند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وضعیت امت از سه حالت خارج نیست: ۱ - فاقد تکلیف ۲ - واجد تکلیف و عالم بودن مکلفان به همه شریعت ۳ - واجد تکلیف و عالم نبودن مکلفان به همه شریعت. سپس به بررسی و ابطال دو حالت آن و ابقا و اثبات حالت سوم می‌پردازد. او توضیح می‌دهد این احتمال که امت فاقد تکلیف باشد، خلاف ضرورت تکلیف و خلاف بعثت پیامبران بوده، پذیرفتنی نیست. بر اساس احتمال دوم، مسلمانان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دانشمندانی هم‌سطح وی در علم و دین تبدیل شده‌اند، به گونه‌ای که هیچ‌کس به دیگری نیازمند نیست و همگی بدون هرگونه اختلافی به حق دست یافته‌اند این احتمال نیز مردود است و شواهد تاریخی خلاف آن را نشان می‌دهند. با نفی این دو احتمال، سومی متعین است و مسلمانان به معلمی (امام) از سوی خداوند محتاجند تا دین و معارف دینی را برای آن‌ها تفسیر کند و به ایشان بیاموزد و خود نیز از سهو و خطا، جور و ستم و گناه به دور باشد و در عین نیازمندی دیگران به وی، او به دیگران محتاج نباشد. (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۰۱).^۳

۷ - ۵ نیفتادن در دام مغالطه

مناظره کننده قوی می‌بایست علاوه بر تسلط بر روش‌های مجاز مناظره، بر روش‌های ناصواب و مغالطات هم تسلط داشته باشد تا بتواند در صورت به کارگیری آن‌ها از سوی رقیب، در برابر آن بایستد و نادرستی آن را مشخص کند.



برای مثال هنگامی که سلیمان بن جریر از هشام پرسید: «اگر کسی که بعد از حضرت علی دارای مقام امامت است تو را به جنگ دستور دهد، اطاعت می‌کنی یا خیر؟» هشام که با فراست و کیاست خود و به دلیل شرایط خاص، پاسخگویی به این سوال را جایز نمی‌دانست، به او پاسخ می‌دهد که: «دستور نمی‌دهد»؛ اما سلیمان درصدد مغالطه تحریف بر می‌آید و عنوان می‌کند: «چرا در بعضی موقعیت‌ها فرمان می‌بری و در موقعیت‌های دیگر فرمان نمی‌بری؟ حال آن که اطاعتش بر تو واجب است.» هشام پاسخ می‌دهد: «وَيْحَكَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنِّي لَا أُطِيعُهُ فَتَقُولَ إِنَّ طَاعَتَهُ مَفْرُوضَةٌ إِنَّمَا قُلْتُ لَكَ لَا يَأْمُرُنِي» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۸/ ۱۹۲)؛ وای بر تو! من نگفتم که فرمان نمی‌برم تا بگویی فرمان بردن تو واجب است؛ بلکه گفتم به من فرمان نمی‌دهد. بدین ترتیب مغالطه او را آشکار و به او هشدار می‌دهد.

۸- ۵ ابطال ادعا با پاسخ نقض

در پاسخ به شبهات و پرسش‌های مطرح شده، گاهی لازم است از پاسخ نقضی استفاده شود. پاسخ نقضی، پاسخی است که بر اساس قاعده الزام و براساس معتقدات و دانسته‌های مورد قبول طرف مقابل بیان می‌شود و ادعای او ابطال می‌گردد. در این روش پس از تشخیص پایه اصلی شبهه، مسئله به همان شکلی که مطرح شده، پیش روی مدعی قرار داده می‌شود تا به حل آن بپردازد (عصیری، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

زمانی که ضرار بن عمرو این‌گونه سوال خود را بر هشام عرضه می‌کند: «اگر علی علیه السلام وصی بود، چرا مردم را هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، به امامت خود فرا نخواند؟» این سوال در واقع این شبهه را ایجاد می‌کند که حضرت علی علیه السلام، دلایل محکم و شواهد متین بر امامت و وصایت خود نداشت، اگر غیر از این بود باید ادعای خلافت می‌نمود و همگان را به امامت خود دعوت می‌نمود.

هشام که وجوب و ضرورتی از سوی حضرت علی علیه السلام در دعوت به امامت خود نمی‌بیند، برای نقض شبهه ایجاد شده از سوی ضرار، به ماجرای آدم و ابلیس در قرآن استناد می‌کند و چنین پاسخ می‌دهد: «اگر دعوت بر حضرت علی علیه السلام واجب باشد، باید دعوت ابلیس به سجود بر آدم علیه السلام نیز، با وجود دعوت الهی واجب می‌بود؛ درحالی که چنین امری بر آدم واجب نبوده و او چنین دعوتی هم نداشته است.» (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۲۴، ۱۲۵).

یعنی همان‌گونه که با وجود امر الهی، حضرت آدم علیه السلام، ابلیس را به سجده امر نکرد و برای او ضرورتی در این کار نبود، برای حضرت علی علیه السلام نیز ضرورتی نیست که با وجود امر پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم را به امامت خود فرا خواند.

و یا در مناظره با یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید، وقتی که با این شبهه از سوی آنان مواجه شد که:

«فَخَبَّرَنِي عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام وَالْعَبَّاسِ لَمَّا اخْتَصَمَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فِي الْمِيرَاثِ أَيُّهُمَا كَانَ الْمُحِقُّ مِنَ الْمُبْطِلِ إِذْ كُنْتُ لَا تَقُولُ إِنَّهُمَا كَانَا مُحِقِّينِ وَلَا مُبْطِلَيْنِ.» (مفید، ۱۴۱۳: ۴۹)؛ یعنی، در خصومت بین علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب، در خصوص میراث پیامبر صلی الله علیه و آله، کدام بر حق و کدام بر باطل بوده‌اند؟ هشام با استناد به آیات «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» و «... خَضْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا...» داستان حضرت داوود علیه السلام را مطرح می‌کند و از خود یحیی می‌خواهد که به پاسخ این سوال بپردازد که بین شاکیان مراجعه کننده به حضرت داوود علیه السلام، کدام یک بر حق و کدام یک خطاکار بوده‌اند؟

وقتی که یحیی اعتراف می‌کند که اختلاف آن دو حقیقی نبوده بلکه برای آگاهی و تنبه داوود علیه السلام از حکم الهی بوده است، هشام پاسخ می‌دهد که:

كَذَلِكَ عَلَى علیه السلام وَالْعَبَّاسِ لَمْ يَخْتَلَفَا فِي الْحُكْمِ وَلَا اخْتَصَمَا فِي الْحَقِيقَةِ وَإِنَّمَا أَظْهَرَ الْاِخْتِلَافَ وَالْخُصُومَةَ لِيَنْبَهَا أَبَا بَكْرٍ عَلَى غَلْطِهِ وَيُوقِّعَهُ عَلَى خَطِيئِهِ وَ يَدُلَّاهُ عَلَى ظُلْمِهِ لَهُمَا فِي الْمِيرَاثِ وَ لَمْ يَكُونَا فِي رَيْبٍ مِنْ أَمْرِهِمَا وَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمَا عَلَى حَدِّ مَا كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يَحِزْ جَوَاباً وَ اسْتَحْسَنَ ذَلِكَ الرَّشِيدُ.» (مفید، ۱۴۱۳: ۴۹)؛

یعنی، اختلاف میان حضرت علی علیه السلام و عباس هم، ظاهری بود نه حقیقی. در واقع، آن‌ها مخاصمه‌ای با یکدیگر نداشتند، آن‌ها این اختلاف را ابراز کردند تا ابابکر را متوجه اشتباهی بکنند و او را بر خطایش آگاه سازند و بفهمانند که به آن دو، در مورد میراث، ستم روا داشته است. آن‌ها شکی در کار خود نداشتند، کار آن‌ها عیناً مانند کار آن دو فرشته بود.

این‌گونه هشام با نقض شبهه‌ها و اختلافات، پاسخ محکم ارائه می‌کند.

۹-۵ تکیه بر مدرکات فطری و عقلی

عقل و استدلال عقلانی از مهم‌ترین منابع معرفتی هستند که سرسخت‌ترین معاندان و مخالفان، توان انکار یا مقابله و ایستادگی در برابر آن را نداشته، تسلیم آن می‌شوند. در گفتگوها و مناظرات با بهره‌جویی از استدلالات منطقی و براهین عقلی می‌توان به اسکات و تسلیم حریف نائل آمد.

هشام نیز به مدد نیروی عقل، قدرت ابتکار و ذهن خلاق با بهره‌جویی غیرمستقیم از منابع معرفتی معصومین علیهم‌السلام، براهینی طرح ریزی می‌کند که طرف مقابل وادار به سکوت و تسلیم می‌شود. گزارش مناظره او با عمرو بن عبید، به امام صادق علیه‌السلام حاکی از این روش می‌باشد. او با استناد به حواس پنجگانه و بر اساس حکمت الهی، به طرح استدلال عقلی می‌پردازد، وقتی که امام علیه‌السلام در پایان گزارش سوال می‌کنند: این استدلال را از چه کسی آموخته‌ای؟ هشام می‌گوید:

«شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَالْفَتْهُ (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۷۰)؛

آنچه که از شما شنیده بودم با کمک عقل خود به تنظیم آن پرداخته و این استدلال متین را تألیف کردم.

استدلال او در این مناظره بدین‌گونه هست که اگر حکمت الهی، در عالم صغیر انسانی چنین اقتضا می‌کند که دل را برای رفع تحجیر اعضاء و جوارح قرار دهد، پس باید در عالم کبیر که نمونه‌ای از عالم صغیر است، اقتضایی مشابه داشته باشد. خداوند حکیم امکان ندارد با وجود آگاهی از ابتلای انسان به اختلاف، گمراهی، شک و حیرت و عدم کفایت عقل در هدایت و رفع اختلافات، امام عادل‌ی نصب نکند که پناهگاه و مرجعی مطمئن برای او در تفسیر دین و حل شبهه‌ها و اختلاف‌ها باشد؛ چنین نقضی، خلاف حکمت و غرض خداوند از آفرینش انسان است (نک: اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

علم و معرفت کامل به فرائض و احکام الهی از لوازم وجود امام است. هشام آن را به مدد آیات قرآن در استدلالی منطقی به اثبات می‌رساند؛ مثلاً، در مناظره با عبدالله بن یزید اباضی درباره لزوم وجود امام و بیان خصوصیات ممتاز امام سعی می‌کند با تکیه بر آیات قرآن به‌عنوان مبادی استدلال، دلیلی منطقی و عقلانی ترتیب دهد که بتواند از طریق آن به تبیین راه شناخت امام معصوم و بیان توصیفات خاص او بپردازد:

وقتی عبدالله بن یزید اباضی از هشام می‌پرسد: ای هشام از کجا دانستی که باید امام اعلم

خلائق باشد؟



هشام می‌گوید: «اگر امام، عالم به تمام دانستنی‌ها و به اصطلاح اعلم نباشد، اطمینان و وثوقی به او نبوده لذا احتمال دارد شرایع و احکام دین را جابجا کند؛ مثلاً، کسی را که حدّ بر او واجب است حدّ نزده بلکه عضوی از اعضائش را قطع نماید و به عکس کسی را که قطع عضو واجب است، حدّ بزند. شاهد ما بر این گفتار که باید امام، اعلم خلائق باشد فرموده حقّ تعالی در قرآن کریم است:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾
(یونس: ۳۵)؛ آیا آن که خلق را به راه حقّ و طریق سعادت هدایت می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی‌کند مگر آن که خود هدایت شود، پس شما مشرکان را چه شده که چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید».

عصمت از گناهان و اشتباهات، داشتن سخاوت، اشجعیت و افضلیت امام از نمونه‌های دیگری است که هشام آن‌ها را از طریق براهین عقلی اثبات می‌کند (رک: ابن بابویه، ۱۳۸۰: ۶۶۱/۱).

۶- منطق حاکم بر محتوای مناظرات

داشتن اطلاع کافی از موضوع مناظره و تسلط کافی بر منابع و مستندات از لوازم مناظره است. فرق عمده بین مناظره و مغالطه در مواد و محتوای استدلال است. هر قدر مواد مورد استفاده در استدلال، صحیح، معتبر، یقینی و بدیهی باشد نتیجه حاصله، جزم و ثبات بیشتری پیدا می‌کند و قیاس، برهانی می‌شود که روش متلمان متقدم امامیه مثل هشام بن حکم بوده است. این مطلب را نویسنده کتاب تبیین سیر تطور کلام شیعه با اقتباس از کتاب گوهر مراد چنین بیان می‌کند:

کلام شیعی که مقدمات آن از معصوم علیه السلام گرفته شده به منزله اولیات در قیاس برهانی است و آن هم مفید یقین هست. لذا دلیلی که از مقدمات ماخوذه از معصوم علیه السلام باشد، افاده یقین می‌کند به این طریق که این گفته معصوم علیه السلام است و هر چه گفته معصوم علیه السلام باشد، حق است؛ پس این مقدمه حق است. پس چون مقدمات و مبادی کلام شیعه، یقینی است، برهانی خواهد بود. تحصیل معارف دینی با استناد و اتکا به دلیل منتهی به گفته معصوم علیه السلام در افاده یقین، مؤدّی به صواب و مشارک با طریقه حکمت است و این، طریقه قدمای متکلمین امامیه، مثل هشام بن حکم است (جبرئیلی، ۱۳۸۹: ۲۸۷).

لذا با لحاظ اینکه استفاده از احادیث معصومین علیهم السلام در مناظرات، به منزله اولیات در قیاس برهانی هستند، می‌توان مناظرات هشام را برهانی خواند که مبتنی بر مقدمات یقینی و بدیهیات اولیه‌اند و بالذات مورد یقین عقل و قابل تصدیق‌اند. اغلب مناظرات هشام با مواد و محتوای زیر شکل گرفته است:

۱- ۶ استناد به آیات قرآن

هشام در مناظره با عبدالله بن یزید اباضی درباره خصوصیات امام، شجاعت امام را با استدلال عقلی اثبات می‌کند و مقدمات این استدلال را از آیات قرآن کمک می‌گیرد.

وقتی که از او پرسیده می‌شود: چرا امام باید اشجع خلایق باشد؟

پاسخ می‌دهد: «برای این که امام قیّم مردم است که در جنگ و حرب به او مراجعه می‌کنند، حال اگر در حرب، امام نیز مانند دیگران بگریزد، به غضب الهی مبتلا می‌شود و ابتلاء به غضب حقّ تعالی، در حقّ امام ممکن نیست؛ دلیل ما بر این گفتار، فرموده حقّ تعالی در قرآن شریف می‌باشد: ﴿إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (انفال: ۱۵، ۱۶)؛ ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم و تعزّض کافران در میدان جنگ روبرو شدید مبادا از بیم و هراس آن‌ها پشت به دشمن کرده و از جنگ فرار کنید، هر که در روز نبرد به آن‌ها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود» (ابن بابویه، ۱۳۸۰: ۶۶۱/۱).

گاهی استناد او به آیات قرآن، به جهت اسکات خصم و نقضی بر مدعای طرف مقابل هست. در پاسخ به سوال سلیمان بن جریر که «چرا امیر المومنین به ابوبکر، خطاب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله می‌کرده؟» هشام، صدور آن را در صورت صحّت، از باب تقیه و یا کنایه می‌داند و به این آیات قرآن استناد می‌کند که حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ قومش فرموده‌اند: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ (صافات: ۸۸) که من بیمارم؛ و یا در پاسخ قومش که چه کسی بت‌ها را شکسته است؟ فرموده است:

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ (انبیاء: ۶۳) که بزرگشان این کار را کرده است.

و سخن حضرت یوسف به کاروان برادرانش که فرموده است: ﴿أَيُّهَا الْعِيسِرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ (یوسف: ۷۰) ای اهل قافله شما دزد هستید. (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۱۴).



۲- ۶ استناد به سنت و سیره

هشام در مناظرات خود از روایات معصومین علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهره می‌گیرد اما در حوزه برون مذهب، به جهت اسکات خصم فقط از روایات مسلم نبوی استفاده می‌کند؛ مثلاً در اثبات جانشین بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله و رد خلافت ابوبکر به حدیث منزلت استدلال می‌کند:

فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۸).

۳- ۶ استناد به محسوسات

استناد به حواس پنجگانه در مناظره با عمرو بن عبید، شاهدی بر این مورد هست که ذکر مفصل آن گذشت.^۴

۴- ۶ استناد به مسلمات طرف مقابل

«مسلمات، قضایایی است که طرفین بحث بر قبول و پذیرش صدق آن‌ها توافق کرده‌اند، خواه در واقع نیز صادق باشند یا صادق نباشند و یا هر دو احتمال در آن‌ها وجود داشته باشد.» (مظفر، ۱۳۷۲: ۱۵۲/۲).

هشام در مناظره با ضرار بن عمرو ضعی برای استدلال بر امامت حضرت علی علیه السلام، به مسلمات طرف مقابل استناد می‌کند. ضرار قبول دارد که:

۱- ملاک ولایت یا برائت از فرد، ظاهر است نه باطن؛ زیرا، علم به باطن اشخاص جز از راه وحی امکان پذیر نیست. ۲- حضرت علی علیه السلام در میدان جهاد و دفاع از رسول خدا ۹۱ در برابر دشمنان اسلام، برتر از ابوبکر است. چون ضرار به یقین بیشتر ابوبکر اشاره می‌کند، هشام خطای او را گوشزد می‌کند که بنا به پذیرش تو، یقین امری باطنی و درونی است و جز از راه وحی، قادر به تشخیص باطن نیستیم پس باید سخن در این باره را ترک کنیم؛ سپس ادامه می‌دهد که تو بواسطه ظاهر عمل، به ولایت علی علیه السلام و برتری او نسبت به ابوبکر اعتراف کردی پس او از جهت ولایت، مستحق امری است که بر ابوبکر واجب نیست؛ ضرار هم آن را تأیید می‌کند. بدین ترتیب، هشام افضلیت ظاهری حضرت علی علیه السلام نسبت به ابوبکر را بر اساس گفته‌های خود او اثبات می‌کند. او برای اثبات افضلیت باطنی حضرت علی علیه السلام نیز، به حدیث منزلت که مورد قبول او هم هست، تمسک می‌جوید و این‌گونه استناد می‌کند که ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام نسبت هارون به موسی را بدهد ولی در باطن دارای ایمان قوی نباشد.^۵

در مناظره با عمرو بن عبید معتزلی نیز با سؤال از کارکردهای حواس و هدف خلقت از آن و خطاپذیری این ابزارهای معرفت، عمرو اعتراف نموده است که نقش قلب در وجود انسان به منزله امام و داور عادل است که خداوند آن را خلق کرده تا انسان با آن خطاهای حواس خود را بشناسد و از شک و حیرت رهایی یابد. هشام از این مسلمات عمرو استفاده می‌کند و استدلال می‌کند که «اگر حکمت الهی چنین اقتضایی دارد که در عالم صغیر انسانی خداوند دل و قلب را برای رفع تحیر و شک و وصول به یقین بیافریند، چگونه ممکن است که بندگان خود را در وادی حیرت و شک و اختلاف واگذارد و برای آن‌ها پیشوایی تعیین نکند تا مرجعشان باشد و بدان وسیله، اختلاف‌ها و تردید و تحیرها زدوده شوند؟» (اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

و نیز در مناظره با برخی از اهل تسنن، در منزل جعفر بن یحیی برمکی در جواب این سؤال که چرا با وجود آیه: ﴿إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ (توبه: ۴۰)؛ اگر پیامبر را یاری ندهید، یقیناً خدا او را یاری می‌دهد؛ چنان که او را یاری داد هنگامی که کافران از مکه بیرونش کردند در حالی که یکی از دو تن بود، آن زمان هر دو در غار [ثور نزدیک مکه] بودند، همان زمانی که به همراهش گفت: اندوه به خود راه مده خدا با ماست. ... «علی را بر ابوبکر برتری می‌دهی؟

هشام پس از اشاره به عبارت «لا تحزن» و بیان لوازم آن، عنوان می‌کند که به چهار دلیل علی علیه السلام را بر ابوبکر برتر دانسته است. استاد هشام به این چهار دلیل از مسلمات اهل تسنن می‌باشد. هشام عنوان می‌کند همان‌گونه که شما می‌گویید و ما می‌گوییم و عامه هم می‌گویند: بهشت به چهار نفر مشتاق است، مدافعان و حامیان اسلام چهار نفرند، قاری آن چهار نفرند، آن‌ها که از آسمان تطهیر شده‌اند و نیز ابرار چهار نفرند که امام علی علیه السلام، جزو تمام آن‌ها هست ولی ابوبکر واجد هیچ‌یک از این فضایل نیست. پس به این فضایل حضرت علی علیه السلام را به مولایتان برتری دادیم. (مجلسی، ۱۴۰۴: ق: ۱۰/۲۹۷)

۷- اصول اخلاقی حاکم بر مناظرات

مناظره موفق، علاوه بر رعایت آداب فنی و داشتن تسلط علمی و مهارت گفتگو، نیازمند رعایت آداب اخلاقی نیز هست. برترین احتجاج‌کنندگان تاریخ، که پیامبران و پیشوایان دینی هستند، مهربان‌ترین آن‌ها بر مردم نیز بوده‌اند. آن بزرگواران در احتجاجات و مناظرات خود جز

خیرخواهی، اصلاح و هدایت افراد، انگیزه دیگری نداشته‌اند. لذا لازمه توفیق در هر مناظره نیکو^۶، داشتن اخلاق حسنه، سعه صدر و خیر خواهی هست تا، نه تنها مدعی به لجاجت کشیده نشود بلکه بتواند او را از سرحد انکار و ارتداد به مرحله تردید و سپس تواضع و تسلیم فرود آورد. هشام نیز با تاثیر از منابع و حیانی و درس آموزی از محضر امامان معصوم علیهم السلام، به رعایت آداب و اخلاق مناظره ملزم بوده است. حفظ کرامت و حرمت انسانی، داشتن صبر و تحمل در شنیدن سخنان مدعی^۷، خیرخواهی طرف مقابل، دوری از مغالطه، پرهیز از سخنان ناروا و گفتارهای حرام، افتادگی و تواضع^۸، استفاده از تمثیل ساده در حضور مردم^۹، نیت الهی داشتن و رعایت حق و انصاف^{۱۰} از شاخصه‌های رفتاری و اخلاقی او در مناظرات است. لازم به ذکر هست که رعایت جنبه‌های اخلاقی مناظره، نشانه توانایی، درایت و تسلط مناظره کننده در مناظره است.

ناگفته پیداست که در نقل احادیث و نیز بیان گزارش مناظرات، بسیاری از رفتارهای غیرکلامی معصومین علیهم السلام و یا مناظره کنندگان نادیده گرفته شده است. این موارد که اغلب جزو آداب اخلاقی گفتگو و مناظره می‌باشد دارای اهمیت فراوان بوده و بر روند مناظره تأثیر بسیار بسزائی دارد. متأسفانه در جریان گزارش و بیان مناظرات هشام نیز این امر اتفاق افتاده و به جز موارد اندک، نمی‌توان به‌طور دقیق و کامل، اخلاق و نحوه برخورد او را در مناظرات تحلیل و تبیین کرد.

۸ - نتیجه گیری

هشام بن حکم، متکلم نامدار قرن دوم هجری در عصر امام صادق و امام کاظم علیهم السلام و از صحابه خاص ایشان می‌باشد. وی مناظره کننده‌ای قوی و زبردست بوده و در هیچ‌یک از مناظرات با مخالفان، رنگ شکست را ندیده است. بیشتر مناظرات او در باب امامت و در تبیین ضرورت وجود امام و ویژگی‌های ممتاز امام و اثبات امامت حضرت علی علیه السلام و امامان دیگر می‌باشد. برای بهره‌مندی از مناظرات او که با سران مذاهب و بزرگان زمانه خود بوده، تحلیل روش‌شناسانه‌ای انجام شد. در این تحلیل که مبتنی بر منابع و ساختار مناظرات و روش‌ها و اصول به کار گرفته شده در آن بود، روشن گشت که مناظرات او از اصول خاصی پیروی می‌کرده است. برخی از اصول و نکات فنی استخراج شده از مناظرات او عبارت بودند از: استفاده از برهان‌های عقلی، پرهیز از مغالطه، ابطال ادعا با پاسخ نقض....

مناظرات او از جنبه‌های اخلاقی نیز حائز اهمیت است. برای اتقان مناظرات، او از منابع و حیانی قرآن کریم و احادیث رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیای ایشانچه تصریحاً و یا تلویحاً بهره برده است. او به مدد نور عقل، استدلال‌هایی محکم ترتیب می‌داده که مخالفان و مدعیان مجاب می‌شدند.



پی نوشت ها:

۱. «قُلْتُ: لَهُ أَلْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ السُّؤَالِ إِذَا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هَذَا مَسْأَلَتِي فَقَالَ: يَا بُنَيَّ سَلْ وَ إِن كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقِي قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا قَالَ: فَقَالَ لِي سَلْ فَقُلْتُ: أَلْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهَا قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ قَالَ: قُلْتُ: أَلْكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَشْمُ بِهِ الرَّايِحَةَ قَالَ قُلْتُ أَلْكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ: أَتَكَلِّمُ بِهِ قَالَ قُلْتُ: أَلْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ قَالَ قُلْتُ: أَلْكَ يَدَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؟ قَالَ: أَبْطِشُ بِهِمَا وَأَعْرِفُ بِهِمَا اللَّيْنَ مِنَ الْخَشِينِ قَالَ قُلْتُ: أَلْكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؟ قَالَ أَنْتَقِلُ بِهِمَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ قَالَ قُلْتُ أَلْكَ فَمٌ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ أَعْرِفُ بِهِ الْمَطَاعِمَ وَالْمَشَارِبَ عَلَى الْاِخْتِلَافِهَا قَالَ قُلْتُ أَلْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ نَعَمْ - قَالَ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أَمِيرٌ بِهِ كُلِّ مَا وَرَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ قَالَ قُلْتُ أَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غَنَى عَنِ الْقَلْبِ؟ قَالَ لَا قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ وَ هِيَ صَاحِبَةُ سَلِيمَةَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا سَكَتَتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتُهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ دَافَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَتَيَقِّنُ بِهَا الْبَقِيْنَ وَ أَبْطِلُ الشُّكَّ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقَلْبَ لِشُكِّ الْجَوَارِحِ - قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَ إِلَّا لَمْ يَسْتَيَقِّنِ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَشْرِكْ جَوَارِحَكُمْ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يَصْحُحُ لَهَا الصَّحِيحُ وَ يَنْفِي مَا سَكَتَ فِيهِ وَ يَشْرِكُ هَذَا الْخَلْقُ كُلَّهُ فِي خَيْرَتِهِمْ وَ شَكَّهِمْ وَ اِخْتِلَافِهِمْ لَا يَقِيْمُ لَهُمْ إِمَامًا يُرَدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهِمْ وَ خَيْرَتَهُمْ - وَ يَقِيْمُ لَكَ إِمَامًا لِيَجْوَازِحَكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ خَيْرَتَكَ وَ شَكَّكَ؟ قَالَ فَسَكَتَ وَ لَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا.» (طبرسى، ۱۳۵۰: ۳۶۷/۲؛ كلينى، ۱۴۰۷: ۲۳۸/۱ - ۲۴۰).

۲. شرح مناظره هشام با عمرو بن عبید معتزلی: «سُئِلَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَمَّا تَزْوِيهِ الْعَامَّةُ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ * لَمَّا قُبِضَ عُمَرُ وَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مُسَجِّى لَوَدِدْتُ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيْفَةِ هَذَا الْمُسَجِّى. وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ لَهُمْ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيْفَةِ هَذَا الْمُسَجِّى. فَقَالَ هِشَامُ هَذَا حَدِيثٌ غَيْرُ ثَابِتٍ وَ لَا مَعْرُوفٍ الْإِسْنَادِ وَ إِنَّمَا حَصَلَ مِنْ جِهَةِ الْقُصَاصِ وَ أَصْحَابِ الطُّرُقَاتِ وَ لَوْ ثَبِتَ لَكَانَ الْمَعْنَى فِيهِ مَعْرُوفًا، وَ ذَلِكَ أَنَّ عَمْرَ وَاطًا أَبَا بَكْرٍ وَ الْمُغْبِرَةَ وَ سَالِمًا مَوْلَى أَبِي الْمَسْجِدِ أَلَا هَلَكَ أَهْلُ الْعُقْدَةِ وَ اللَّهُ مَا أَسَى عَلَيْهِمْ إِنَّمَا أَسَى عَلَى مَنْ يَضِلُّونَ مِنَ النَّاسِ فَيَقِيلُ لَهُ يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هُوَ لَاءِ أَهْلِ الْعُقْدَةِ وَ مَا عَقَدْتَهُمْ فَقَالَ قَوْمٌ تَعَاقدُوا بَيْنَهُمْ إِنْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ يُوَرِّثُوا أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا وَلَوْ هُمْ مَقَامَهُ أَمَا وَ اللَّهُ لَئِنْ عَشْتُ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ لَأَقُومَنَّ فِيهِمْ مَقَامًا أُبَيِّنُ بِهِ لِلنَّاسِ أَمْرَهُمْ قَالَ فَمَا أَتَتْ عَلَيْهِ الْجُمُعَةُ.» (مفيد، ۱۴۱۳: ۹۰؛ مجلسى ۱۴۱۵: ۱۰ / ۲۹۶)

وَاللَّيْلِ
حَدِيثٌ

۳. مناظره امام با ضرار بن عمر: لا یخلو الکلام فی هذا من أحد ثلاثة وجوه: إما أن يكون الله عز وجل رفع التكليف عن الخلق بعد الرسول ص فلم يكلفهم ولم يأمرهم ولم ينههم فصاروا بمنزلة السباع والبهائم التي لا تكليف عليها أفتقول هذا يا ضرار إن التكليف عن الناس مرفوع بعد الرسول ﷺ قال لا أقول هذا فالوجه الثاني ينبغي أن يكون الناس المكلفون قد استحالوا بعد الرسول ﷺ علماء في مثل حد الرسول في العلم حتى لا يحتاج أحد إلى أحد فيكونوا كلهم قد استغنوا بأنفسهم وأصابوا الحق الذي لا اختلاف فيه أفتقول هذا إن الناس استحالوا علماء حتى صاروا في مثل حد الرسول في العلم بالدين حتى لا يحتاج أحد إلى أحد مستغنين بأنفسهم عن غيرهم في إصابة الحق قال لا أقول هذا ولكنهم يحتاجون إلى غيرهم فبقى الوجه الثالث وهو أنه لا بد لهم من عالم يقيمهم الرسول لهم لا يشهو ولا يغلط ولا يحيف معصوم من الذنوب مبرز من الخطايا يحتاج الناس إليه ولا يحتاج إلى أحد» (ابن بابويه، ۱۳۷۷: ۳۶۵/۲).

۴. رجوع شود به «اقرار گرفتن از خصم با سوالات حساب شده».

۵. مناظره دیگر با ضرار بن عمر: «ثم أقبل على ضرار فقال يا أبا عمرو خبرني على ما تجب الولاية والبراءة أ على الظاهر أم على الباطن فقال ضرار بل على الظاهر فإن الباطن لا يدرك إلا بالوحي قال هشام صدقت فأخبرني الآن أي الرجلين كان أذب عن وجه رسول الله ص بالسيف وأقتل لأعداء الله بين يديه وأكثر آثاراً في الجهاد أ على بن أبي طالب أو أبو بكر فقال بل على بن أبي طالب ولكن أبا بكر كان أشد يقيناً...» فقال له هشام أ لست تعلم أن رسول الله ص قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي قال ضرار نعم قال هشام أ فيجوز أن يقول له هذا القول إلا وهو عنده في الباطن مؤمن قال لا قال هشام فقد صح لعلي ع ظاهره وباطنه ولم يصح لصاحبك لا ظاهره ولا باطنه والحمد لله» (مفيد، ۱۴۱۳: ۲۸).

۶. اشاره به آیه ۲۵ سوره نحل: ﴿وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.

۷. اشاره به صبر و تحمل او در مناظره با مرد شامی به هنگام سوء ادب شامی نسبت به امام صادق ۷: (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۲/۱).

۸. زمانی که: «ثم قعدت في آخر القوم على ركبتي ثم قلت أيها العالم أنا رجل غريب - أ تأذن لي فأسألك عن مسألة؟» (طبرسی، ۱۳۵۰: ۳۶۷/۲).

۹. اشاره به مناظره او با عمرو بن عبید معتزلی (نک: ابن بابويه، ۱۳۷۷: ۳۱۶/۱).

۱۰. امر او به اینکه هر طرف حق یک سوال دارد. در مناظره با مخالفان امامت حضرت علی علیه السلام «فقال ضرار و أنا أسألك يا هشام في هذا فقال هشام أخطأت قال ولم قال لا تكلم كلكم مجتمعون على دفع إمامة صاحبي وقد سألتني هذا عن مسألة وليس لكم أن تثنوا بالمسألة على حتى أسألك يا ضرار عن مذهبك في هذا الباب» (ابن بابويه، ۱۳۷۷: ۳۶۴/۲).

کتاب‌نامه

- قرآن کریم؛
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۷ش). کمال الدین و تمام النعمة، مترجم: محمدباقر کمره‌ای، ج ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم؛
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۸۰ش). علل الشرائع، مترجم: محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: مؤمنین؛
- ابن منظور. محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه؛
- اسعدی، علیرضا. (۱۳۹۲ش). مناظره‌های هشام بن حکم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن؛
- برنجکار، رضا. (۱۳۹۱ش). روش‌شناسی علم کلام اصول استنباط و دفاع در عقاید، قم: موسسه علمی و فرهنگی دار الحدیث، سازمان انجمن کلام اسلامی حوزه؛
- بنیاد دایرة المعارف اسلامی. (۱۳۹۱ش). دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- جبرئیلی، محمد صفر. (۱۳۸۹ش). سیر تطور کلام شیعه - دفتر دوم - از عصر غیبت تا خواجه نصیر طوسی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛
- خطیبی کوشکی، محمد (۱۳۸۶ش). روش‌شناسی مناظرات امام رضا (علیه السلام)، مجله پیام، شماره ۸۷؛
- خندان، علی اصغر. (۱۳۸۸ش). مغالطات، قم: دفتر تبلیغات حوزه اسلامی، چاپ پنجم؛
- خوانساری، محمد. (۱۳۸۷ش). منطق صوری، تهران، آگاه، چاپ سی و ششم؛
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۹ق). معجم رجال الحدیث، مشهد: آستان قدس رضوی؛
- رضا پور، محمد. (۱۳۸۴ش). «مجسمه و مشبهه یا متالهان ماتریالیست مسلمان»، مجله طلوع، شماره ۱۳ و ۱۴؛
- شبلی نعمانی، محمد و دیگران. (۱۳۸۶ش). تاریخ علم کلام، تهران: اساطیر؛

- شرف‌الدین موسوی، سید عبدالحسین و دیگران. (۱۳۸۳ش). حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات)، مترجم: علی اصغر مروج خراسانی، قم: بنیاد معارف اسلامی، چاپ هفتم؛
- صفایی، سید احمد. (۱۳۵۹ش). هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، تهران، نشر آفاق، چاپ دوم؛
- صفایی، سید احمد. (۱۳۸۲ش). هشام بن حکم، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم؛
- طبرسی، احمد بن علی. (۱۳۵۰ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج، نجف: مطبعه المرتضویه؛
- عباسی ولدی، محسن. (۱۳۹۰ش). روش شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، قم: انتشارات جامعه الزهرا، چاپ دوم؛
- عصیری، سید مجتبی. (۱۳۹۲ش). آداب مناظره با وهابیت، قم: رشید، چاپ دهم؛
- فراهیدی، الخلیل. (۱۴۱۴ ق) کتاب العین، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی دیگران، بی‌جا: مؤسسه دار الهجرة؛
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی، مصحح: محمد آخوندی و دیگران، تهران: دارالکتب الاسلامیه؛
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۳۹۸ق). زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام (ترجمه جلد ۴۷ بحار الأنوار)، مترجم: موسی خسروی، تهران: اسلامیه، چاپ دوم؛
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الإسلامیه؛
- محدث زاده، علی. (۱۳۷۳ش). اصحاب امام صادق علیه‌السلام، تهران: کتابخانه مدرسه چهل ستون؛
- محمد بن عمر. (۱۴۰۹ق). اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، مصحح: حسن مصطفوی، مشهد: نشر دانشگاه؛
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۲ش). منطق مظفر، مترجم: علی شیروانی، قم: موسسه انتشارات دارالعلم؛
- معارف، مجید. (۱۳۷۴ش). پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مشهد: موسسه فرهنگی و هنری ضریح؛
- معین، محمد. (۱۳۸۲). فرهنگ جیبی معین، تهران: زرین؛

- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). الفصول المختاره، محقق: میر علی شریفی، قم: کنگره شیخ مفید؛
- مفید، محمد بن محمد. (بی تا). دفاع از تشیع، ترجمه الفصول المختاره، مترجم: محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، قم: انتشارات مومنین؛
- یآوری سر تختی، محمد جواد. (۱۳۹۰ش). بررسی و تحلیل مناظرات شیعیان امامیه عصر ائمه اطهار؛ قم: موسسه انتشارات آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

